

خیانت به سوسیالیسم نقش شخصیت

در فروپاشی اتحاد شوروی

روجر کیران- توماس کنی

ترجمه محمد علی عمویی

به رغم سیاست های پریشان و ناکارآمد خروشچف و اکراه برژنف از پرداختن به مشکلات، اقتصاد شوروی همچنان سرزندگی بیشتری نشان می داد. در دهه ۱۹۵۰ اقتصاد شوروی با رشدی در برابر نرخ رشد پیشرفته ترین کشورها پیش رفت. در فاصله سال های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ شاخص تولیدات صنعتی شوروی ۹/۸۵ بار (براساس آمار شوروی) با ۶/۷۷ بار (به موجب آمار سیا) افزایش یافت، در حالی که شاخص تولیدات صنعتی ایالات متحده ۲/۶۲ افزایش یافت. اتحاد شوروی یک چهارم دانشمندان جهان را به خدمت گرفت، و پرتاب اسپوتنیک نماد دستاوردهای علمی اش بود. مزد و استانداردهای زندگی به طور پیوسته بالا رفت. برای بیشتر مشاغل ساعت کار چهل ساعت و برای کارهای سخت **سی و پنج ساعت** در هفته مقرر گردید، نظام بازنشستگی همگانی به وجود آمد. کالاهای مصرفی به طور فزاینده قابل دسترس شد، و «شکاف بین اتحاد شوروی و ایالات متحده در زمینه سطح پیشرفت اقتصادی و اجتماعی به سرعت در حال از بین رفتن بود.» در میان دهه ۱۹۸۰ اتحاد شوروی ۲۰ درصد کالاهای صنعتی جهان را تولید می کرد، بسیار بیشتر از ۴ درصد کل تولید به مراتب کمتر جهان در زمان انقلاب اتحاد شوروی در تولید نفت، گاز، فلزات آهنی، کانی ها، تراکتور، بتن آرمه، پارچه های پشمی، کفش، چغندر قند، سیب زمینی، شیر، تخم مرغ و دیگر محصولات در راس قرار گرفت. تولید برق آبی، محصولات شیمیایی، ماشین آلات، سیمان و پنبه پس از ایالات متحده در مقام دوم بود. نرخ رشد سالانه بهره وری صنعتی از ۴/۷ درصد در ۶۵ - ۱۹۶۰ به ۵/۸ درصد در ۷۰ - ۱۹۶۵ و به ۶ درصد در ۷۵ - ۱۹۷۰ رسید.

دستاوردهای اقتصادی، به میزان زیادی ثمره سرمایه گذاری متمرکز منابع طبیعی و صنایع سنگین بود، که نخستین بار به وسیله استالین بکار گرفته شد. بی تردید، این رشد ناشی از امکان دسترسی به منابع طبیعی فراوان و ارزان، چون نفت، گاز، زغال سنگ، و سنگ آهن نیز بود. با این همه، در سال های دهه ۱۹۷۰ مشکلات عینی و ذهنی، هر دو، وضع اقتصادی را دستخوش فرسودگی کرد. سه مشکل عینی سر برآورده بود: نخست تحلیل رفتن نسبی منابع طبیعی، که استخراج گاز، نفت و زغال را گرانتر کرد، دوم، پیامدهای جمعیتی جنگ دوم جهانی که به نحو وخیمی شمار نیروی کار را کاهش داده بود، سوم، چالش ناشی از پذیرفتن تکنولوژی نوین کامپیوتر، به ویژه در مورد چیپس های کامپیوتری ناقصی که ایالات متحده به عمد به اتحاد شوروی فروخته بود. مشکلات ذهنی حتی مهمتر از این مشکلات عینی بود: مشکلات ناشی از سیاست گذاری، به ویژه انتقال سرمایه گذاری از صنایع سنگین به کالاهای مصرفی؛ هم سطح سازی دستمزدها؛ و فقدان توجه کافی به مسائل برنامه ریزی وانگیزه ها در آخرین سال های برژنف. در نتیجه، در حالی که نرخ رشد سالانه تولید صنعتی بین سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۸۵ همچنان مثبت باقی ماند (و به موجب برخی منابع، حتی بیشتر از نرخ رشد ایالات متحده ۴/۶ درصد در قیاس با ۲/۳ درصد) نشانه های دردمس نمایان شد. در فاصله سال های ۸۲ - ۱۹۷۹ تولید کالای صنعتی بالغ بر ۴۰ درصد کاهش داشت. محصولات کشاورزی در این دوره به سطح ۱۹۷۸ نرسید. «شاخص های کارایی در تولید اجتماعی فرو کاست.» در دوران ۸۵ - ۱۹۷۸، از استخراج نفت در

ولگا کاسته شد، همان گونه که استخراج زغال در معادل زغال دن، الوار در اورال، و نیکل در شبه جزیره کولا. به گفته برخی استانداردهای زندگی نیز از پیشرفت باز ماند.

سیاست و رفتار برژنف در مورد مسئله ملی منعکس کننده موضع میانه روی او بود. در مواردی برژنف بی اساس چهره ای از نوع خروشچف بروز می داد. برژنف ساخت و آبادی جمهوری های واپس مانده و تشویق «میهن دوستی کشور شوراها» را ستایش می کرد. او اعلام داشت: «ملت های شوروی اکنون بیش از هر زمان متحدند.» دبیرکل، به وضوح روش عاری از برخورد با بسیاری از جمهوری ها را اتخاذ کرد، چنانکه اجازه داد فساد و نپ گرایی به وفور جریان یابد. به طور مثال، در ازبکستان، رهبر حزب چهارده تن از خویشانش را در دستگاه حزبی بکار گرفته و رشوه، خود رای، بی عدالتی و «نقض فجیع قانون» شایع بود.

در مواردی دیگر، برخورد برژنف شبیه به تمایل لنین و استالین به برخورد شدید با ناسیونالیست های واپس گرا بود، در حالی که برای دستیابی دیگر ملل به سوسیالیسم تلاش می شد. به طور مثال، برژنف رهبران اوکراین و گرجستان را که احساسات ناسیونالیستی و ضد روسی را دامن می زدند تغییر داد. او همچنین آن چه را که ایژاک پرودنی «سیاست های شمول» نامیده در مورد ناسیونالیست های روسی اختیار کرد. در حالی که برخی این سیاست را ابزار غیرمارکسیستی زشتی در جهت شوونیسم روسیه بزرگ می دانستند، دیگر متفکران آن را کوشش به حقی می دانستند برای تحصیل پشتیبانی برخی روشنفکران ناسیونالیست روسی برپایه نفرت مشترکشان از لیبرالیسم خروشچفی و رفورم های بازار، و دخالت نفوذ غرب. این ابتکار شبیه کوششی بود که استالین برای گسترده و ژرف کردن پشتیبانی از جنگ از راه توسل به میهن دوستی روسی به کار برد. پرودنی نتیجه می گیرد که سیاست ادغام و اشمال برژنف سرانجام نتوانست حمایت ماندگاری را فراهم کند زیرا او کوشید «بدون ارضای علایق اصلی (ایدئولوژیک) روشنفکران ناسیونالیست، مختصر مزیتی مادی در نظام به آن ها بدهد.» بدین ترتیب، سیاست های ملی برژنف و نتایج آن انبان مخلوطی از کار درآمد. این نتایج، در بهترین حالت، تمایلی را برای پرداختن به ناسیونالیست ها، اعم از مبارزه با احساسات ملی واپس گرا یا تلاش برای جذب روشنفکران ناسیونالیست روسی، نشان می داد - چیزی که بوخارین، خروشچف و بعدها گورباچف فاقد آن بودند.

افزون بر آن، سیاست های برژنف، هر چند معیوب، هرگز به جنگ قومی آشکاری که در زمان گورباچف رخ داد، منجر نشد.

در سال های پایانی دوران برژنف، مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک بسیاری بر روی هم انباشته شده بود. با این همه، ترسیم اوضاع به این صورت که در سویی اصلاح طلبان بودند که مشکلات را می دیدند و می فهمیدند و در دیگر سو «محافظه کاران» برژنف که نمی فهمیدند، خطا و گمراه کننده است. گرچه همگان وزن یکسانی برای مشکلات قائل نبودند، اما در بین رهبران حزب و کارشناسان بیرون یک توافق همگانی وجود داشت که می پذیرفتند بهروری و رشد اقتصادی موضوعات مورد توجه عمومی است. رهبری برژنف در پایان دهمین برنامه پنج ساله در ۱۹۷۹ این مسائل را مطرح کرد.

بازشناسی مشکلات از یک سو و توضیح منشاء و تدبیر راه حل آن ها از دیگر سو البته دو مطلب کاملاً متفاوتند، مطالبی که کمونیست ها بر سر آن توافق نداشتند. تحلیل مشکلات اقتصادی، به طور کلی، به دو اردوگاه سنتی تقسیم شد: اردوگاهی با پیوندی ایدئولوژیک به بوخارین و خروشچف و اردوگاهی با پیوندهایی ایدئولوژیک به لنین و استالین. اولی مشکلات را ناشی از افراط در تمرکز می دید و از این رو راه حل را تمرکز زدایی، استفاده از مکانیسم های بازار، و مجاز شناختن اشکال معینی از بنگاه های خصوصی می دانست.

موشه لوبین در نوشته اش در ۱۹۷۵ گفت: «کشف این حقیقت که چقدر اندیشه های ضد استالینی بوخارین در برنامه ۲۹-۱۹۲۸ بوسیله رفورمیست های کنونی پذیرفته شد، سخت

حیرت انگیز است.» اقتصاددانانی که این گونه می اندیشیدند در شوروی تنها یک اقلیت ناچیز بودند، اما بر سه چهارم موسسات آکادمیک تسلط داشتند. یکی از اقتصاددانان برجسته این اردوگاه آبل آگانگیان بود، که بعدها مشاور اصلی گورباچف شد. اکثر اقتصاددانان به اصلاح و مدرنیزه کردن نظام برنامه ریزی متمرکز عقیده داشتند. به نظر آن ها مشکل رشد و بهروری از عدم همخوانی شیوه های برنامه ریزی و مدیریت با پیشرفت نیروهای تولیدی ناشی می شد. در مواردی مشکلات نه از بابت تمرکز، که ناشی از تمرکز ناکافی بود. برای مثال، در حوزه ساختمان به این علت که برنامه ریزان مرکزی فاقد اقتدار لازم نسبت به مقامات محلی بودند و منابع ناکافی موجود پاسخگوی زمان تکمیل پروژه نبود، و فور پروژه های ناتمام پیش می آمد و پایان یافتن هر پروژه نیاز به زمان بیشتری می یافت. عدم همکاری کافی بین مهندسين، کارخانجات و سازندگان نیز تمام پروژه ها را به تاخیر می انداخت.

بهره وری به سبب شیوه های مدیریت و نظام پرداخت کهنه و منسوخ آسیب می دید. برخی اقتصاددان های اصلی برای بالا بردن بهره وری خواستار استفاده از انگیزه های مادی بودند. از نظر آنها، کنایه رایج شوروی «آن ها وانمود می کنند به ما می پردازند و ما وانمود می کنیم کار می کنیم» حاصل نظام انگیزه ای استالین، که در آن کارگران مولد می توانستند دریافت های بیشتری داشته باشند نبود، بلکه ناشی از هم سطح سازی دستمزدهای اخیر بود. در ۱۹۸۰ ویکتور و آلن پرول دیگر بحث های اقتصاددانان اصلی شوروی را درباره راه های افزایش تولید و بهره وری توضیح دادند. برادران پرول، پس از این یاد آوری که اتحاد شوروی بلافاصله پس از خروشچف با افت بهره وری و غلبه بر آن مواجه شده بود، می گویند: «بار دیگر، همچون اوایل دهه ۱۹۶۰، بحث های گسترده ای در اتحاد شوروی جریان دارد که متوجه مدرنیزاسیون بیشتر و ایجاد بهبود در شیوه های مدیریت و برنامه ریزی اقتصادی است... تجربه گذشته دلیلی منطقی بر این باور است که مشکلات رویاروی اقتصاد شوروی حل خواهد شد.»

پس از درگذشت برژنف اتحاد شوروی برای پرداختن به این مشکلات از فرصتی عالی برخوردار شد و آن انتخاب یوری آندروپف به دبیرکلی ح.ک.ا.ش بود. آندروپف خصوصیات شخصی تحسین برانگیز، پایه ای مستحکم در تئوری مارکسیستی-لنینیستی، تجربه غنی در امور رهبری، اشراف کامل به مشکلات شوروی، و نظراتی استوار درباره اصلاحات داشت. آن چه آندروپف نداشت فرصت و زمان بود. سه ماه پس از دست گرفتن زمام امور گرفتار مشکلات جدی کلیدی شد، و پس از پانزده ماه درگذشت. با این حال، «سال آندروپف» ۱۹۸۳ راه اصلاحی امید بخشی را نمایان ساخت که با راه مصیبت بار منتخب گورباچف به کلی متفاوت بود.

آندروپف به سال ۱۹۱۴ در سناتورویل زاده شد. پدرش کارگر راه آهن بود. آندروپف در شانزده سالگی مدرسه را ترک کرد و بعنوان تلگرافچی و قایق ران ولگا به کار پرداخت. او که در ۱۹۳۶ به عضویت کومسومل درآمد بتدریج پست هایی در آن سازمان احراز کرد تا آن که به دبیراولی کومسومل در جمهوری خود مختار کارلو فینیش در مرز فنلاند انتخاب شد. در جریان جنگ، نظامیان آلمان کارلیا را اشغال کردند، و آندروپف بر علیه آن ها به جنبش پارتیزانی پیوست. پس از جنگ، دبیر دوم حزب کمونیست کارلیا شد. در ۱۹۵۱ برای کار در کمیته مرکزی به مسکو رفت. در ۱۹۵۳، رایزن سفارت در مجارستان و در ۱۹۵۴ سفیر شوروی در آن کشور شد. از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۲ مسئولیت دپارتمان امور خارجه کمیته مرکزی را به عهده داشت، پستی که با دیگر کشورهای کمونیستی سر و کار پیدا می کرد. در ۱۹۶۲ دبیرکمیته مرکزی شد. در ۱۹۶۷ به ریاست KGB، پستی که به مدت پانزده سال داشت، بر گزیده شد.

وصف تفصیلی سوابق آندروپف به مراتب احساس برانگیزتر از خلاصه بالا است. آندروپف، در مسیر ارتقاء با سه چهره برجسته و مهم ح.ک.ا.ش کار کرد. در سال های اقامت در جمهوری کارلو- فینیش زیر نظر اتوکوسینین، بالشویک قدیمی رشد یافت. کوسینین یکی از همزمان لنین از سال ۱۹۰۵، بنیانگذار حزب کمونیست فنلاند و دبیر اول حزب کمونیست کارلیا همزمان با دبیردومی آندروپف در آن حزب بود. کوسینین، که تا لحظه مرگش در ۱۹۶۴ یکی از چهره های برجسته ح.ک.ا.ش باقی ماند، بی تردید به نمایان ساختن توانمندی های آندروپف کمک موثری کرد. آندروپف، در پست سفیر مجارستان زیر نظر مولوتف، وزیر امور خارجه، و بالشویک قدیمی بود. به هنگام تصدی سفارت مجارستان رابطه تنگاتنگی نیز با میخائیل سوسلف، که پس از کوسینین مری او شد، برقرار کرد. سابقه فعالیت سوسلف در حزب به ۱۹۱۸، زمانی که به کمونیست های جوان پیوسته بود، برمی گشت. سوسلف پژوهنده سخت کوش مارکسیسم - لنینیسم و نظریه پرداز ممتاز حزب در زمان استالین، خروشچف و برژنف بود. برخی مفسران عقیده داشتند که آندروپف او را مدل خود قرار داده بود، زیرا ساده زیستی افراطی، روشنفکری و اخلاق کاری آندروپف شباهت زیادی به این خصوصیات سوسلف پیر داشت. زمانی که سوسلف در ۱۹۸۲ درگذشت، آندروپف به عنوان نظریه پرداز اصلی حزب جانشین او شد.

در موقعیت هایی که شجاعت، خونسردی، و توان فکر منطقی و عاری از احساسات مورد نیاز بود، سابقه کاری آندروپف با درخشش خاصی مورد توجه قرار می گرفت. نخست تجربه جنگی او به عنوان یک پارتیزان و پس از آن سابقه سفارنش در مجارستان بود. البته اقدامات او در مجارستان تا حدودی ناروشن و به گواهی دیگران اغلب متناقض است. با این حال روشن است که او در آن آب های به شدت توفانی، سفینه دیپلماسی را با موفقیت هدایت کرده است. حزب کمونیست مجارستان می کوشید سوسیالیسم را در کشوری با جمعیت عمدتاً روستایی و کاتولیک بنا سازد که به تازگی از بیست و پنج سال دیکتاتوری فاشیستی و متحد آلمان نازی در جنگ دوم جهانی سر برآورده بود. به هنگام ورود آندروپف در ۱۹۵۴ کمونیستهای مجاری با مشکلات پر شماری، از جمله، تفرقه داخلی و ناآرامی های همگانی رو در رو بودند. در پایان اکتبر ۱۹۵۶ طغیان مردم مجار رخ داد و در آن آشفتگی دار و دسته های فاشیست با بهره گیری از نارضایی عمومی دست به کشتار، ضرب و جرح و لینچ کمونیست ها و هواداران شان زدند. تنها زمانی این فجایع پایان گرفت که نظامیان شوروی در اوایل نوامبر مداخله کردند.

در اوج بحران، آندروپف از سفارتخانه شوروی در بوداپست، همراه با نمایندگان اعزامی مسکو، آناستاس میکویان و سوسلف وارد عمل شدند. این سه مرد، همراه با مارشال گیورگی ژوکوف، عکس العمل شوروی، راهنمایی کمونیستهای مجار و سرانجام هدایت واحدهای نظامی شوروی را به دست گرفتند. در جریان بحران، از آن رو که جناح بندی ها، وحدت حزب را از بین برده بود نخست وزیر ایمرناگی به طور فزاینده ای تسلیم فشار جناح راست می شد، آندروپف، ظاهراً، یانوش کادار، کمونیست سرشناس را به پذیرش رهبری حزب کمونیست مجارستان قانع کرد. یانوش کادار در دو دهه پس از آن به صورت اصلاح گراترین رهبر در اروپای شرقی درآمد. او تمرکز زدایی، سهمین شدن در سود و مزارع تعاونی را رواج داد، انواع گوناگون بنگاه های خصوصی را مجاز دانست و بار دیگر اعتماد عمومی را نسبت به حزب برقرار ساخت. این مسئله که آندروپف، که مجارستان را در مارس ۱۹۵۷ ترک گفت، اصلاحات مجارستان را چگونه ارزیابی می کرد، به صورت راز و معمایی باقی مانده است. با این همه، ذکاوت آندروپف، در حمایت از کادار در گرماگرم بحران و خونسردیش در زیر آن آتش، ظاهراً تحسین سوسلف را فزونی بخشید.

آندروپف پس از مجارستان به انجام ماموریت های دشوار دیگری پرداخت. در ۱۹۶۳ به هیئت نمایندگی ای به ریاست سوسلف پیوست که در کوششی ناموفق برای پایان بخشیدن به شکاف اخیر بین احزاب چین و شوروی مذاکرات سخت و پرتنش را انجام می داد. سپس، به عنوان رئیس KGB، مسئولیت مقابله با روشنفکران ناراضی، همچون سولژنیتسین را به عهده گرفت. تمایل آندروپف به دفاع آشکار از این اقدامات و مقاومت و مقابله با مفسران غربی و روشنفکرانی چون یوگنی یوشنکو دلیل محکمی است بر این که آندروپف از آن خطای بزرگ گورباچف مبنی بر چرخش رسانه ها به سوی ضد سوسیالیستی پرهیز می کرد. همچنین، او در مقام صدر KGB با بازرسی و پیگیری فساد در مقامات بالا جرات و اعتقادش را نشان داد. در نتیجه گزارش دیده بان KGB، تمامی پرزیدیوم حزب و حکومت آذربایجان به سبب فساد، رشوه، اختلاس و دزدی از کار برکنار شدند. بعلاوه، در ۱۹۸۱، نمایندگان آندروپف گروه های «غارگران بازار سیاه به نام Dilce Vita (زندگی شیرین)» را که دختر و داماد برژنف را نیز شامل می شد، کشف و بازداشت کردند. حتی تعقیب و بازرسی جرم خانواده دبیر کل مانع از بروز شجاعت آندروپف نشد.

آندروپف از خصوصیات شخصی دیگری به همین اندازه اثر گذار و تحسین برانگیز برخوردار بود. گرچه تحصیلات رسمی آندروپف از گذراندن دوره مدرسه فنی ریبنکس و مدرسه عالی حزبی فراتر نمی رفت، بی تردید دارای توان ذهنی درجه اولی بود که با مطالعه وسیع و ذوق فرهنگی همه جانبه پر بار شده بود. به هنگام سفارتش در مجارستان زبان مجاری را فراگرفت و به تحصیل تاریخ و فرهنگ مجارستان پرداخت، کارهای چشمگیری که او را نزد میزبانانش سخت عزیز کرد. هرچند دخترش ایرینا، که همسر هنرپیشه مشهور تتاتر مسکو، آکساندر فیلیپ بود و دختر دیگرش عضو تحریریه یک مجله موسیقی بود، آندروپف، خود با دنیای هنرمندان و بازیگران ارتباط داشت. او زبان انگلیسی را فرا گرفت، روزنامه ها، مجلات و داستان های امریکایی را می خواند و گلن میلر و مایلز دیویس را دوست داشت. در عرصه سفر، در حالی که گورباچف غرب را ترجیح می داد، آندروپف دیدارهایش را به کشورهای سوسیالیستی - مجارستان، ویتنام، کره شمالی، مغولستان خارجی، یوگسلاوی، چین و آلبانی منحصر کرد. در قلمرو عادات و رفتار، آندروپف اعتماد آفرین بود. آرام، خوش سخن، نسبتاً ساکت، خوددار و بسیار صمیمی بود. افزون بر این، در دوران برژنف، زمانی که کهن سالی، ناتوانی و سستی و بی حالی «معیارهای لنینیستی» را در بین بسیاری از سران کشور فرسوده بود، آندروپف زندگی فروتنانه ای داشت و به «شيفته کار» شهرت یافته بود.

کمونیست ها به محول شدن حل مشکلات به آندروپف، به نظرات اصلاحی او و تحقق قطعی تغییرات امید بستند. استقن کوهن، دانشمند امریکایی بر آن بود که آندروپف «اصلاح طلب ترین» و یگانه عضو پولیت بوروی برژنف بود که کمونیست های ارتدوکس برای پرداختن به اصلاحاتی عاقلانه و هشیارانه، به او اعتماد داشتند. یگور لیگچف گفت: «آندروپف از آن موهبت نادر و حقیقی رهبری برخوردار بود که وظایف کلی به زبان کاربردی مشخص برمی گرداند.» لیگچف بر آن بود که آندروپف «دید روشنی» از چشم انداز تحولات کشور داشت و برخلاف گورباچف «از سرهم بندی کردن و کارهای اتفاقی بیزار بود.» در همین حال، او «با درک ضرورت پاره ای تغییرات کیفی و عمیق، نوسازی سوسیالیسم را طراحی کرد.»

تحلیل های آندروپف از مشکلات اتحاد شوروی و سیاست پیشنهادی او در سه سخنرانی که در نوامبر و دسامبر ۱۹۸۲ و ژوئن ۱۹۸۳ در برابر کمیته مرکزی ایراد کرد و در مقاله ای که به مناسبت یکصدمین سال درگذشت مارکس در ۱۹۸۳ به رشته تحریر درآورد انعکاس یافت. شگفتی آور نبود که آندروپف بر مسائل اقتصادی تمرکز یافته بود. سال ۱۹۸۲ نه تنها

بدترین شاخص بهره‌وری کار و رشد اقتصادی را در تاریخ شوروی به ثبت رساند، که چهارمین سال پیاپی کاهش در محصولات کشاورزی را به نمایش گذاشت. آندروپف در نخستین بیاناتش به عنوان دبیرکل، خطاب به کمیته مرکزی، طرح اصلاحاتی را ارائه داد که می‌بایست راهنمای دوران کوتاه تصدیش می‌بود. سخنان او با عنوان «هر چه بهتر کار کنیم، بهتر خواهیم زیست» مشکلات عمده‌ای را که در برابر کشور بود به اختصار مطرح ساخت: ناکارآمدی، ضایعات، بهره‌وری ضعیف، فقدان انضباط در کار، رشد کند در شاخص‌های زندگی، و ناکافی بودن کمی و کیفی برخی کالاها، مصرفی و خدمات - به ویژه مسکن، غذا و مراقبت‌های بهداشتی. او در تعریف مشکل مواد مصرفی تلقی‌اش را از نگرش خروشچف متمایز ساخت. آندروپف تاکید داشت که استانداردهای زندگی به رقابت ساده با غرب در درآمدهای بالاتر و اشیای مادی بیشتر خلاصه نمی‌شوند. بلکه شاخص‌های زیستی سوسیالیستی مفهومی به مراتب فراتر از آن دارد: «رشد آگاهی و سطح فرهنگی»، «مصرف معقول»، «رژیم غذایی عاقلانه»، خدمات عمومی با کیفیت، و استفاده مناسب از اوقات فراغت، هم از نظر اخلاقی و هم زیبا شناختی.»

به باور آندروپف برنامه ریزی ضعیف، مدیریت قدیمی و منسوخ، کوتاهی در بکارگیری نوآوری‌های علمی و فنی، تکیه بیشتر بر شیوه‌های تولید گسترده Extensive تا شیوه تولید فشرده Intensive، و فقدان انضباط در کار موجب نارسایی و کمبودهای اقتصادی شد. آندروپف همه را به «شتاب بخشیدن (اوسکرنیه Uskorenie) پیشرفت علمی و فناوری» فرا خواند. تصویری از مدرنیزاسیون تولید از راه به کارگیری تکنولوژی کامپیوتر به دست داد. در کنار این، کمیسیون‌های موظف و ثابتی را برای انرژی پیشنهاد کرد تا به تصحیح «استفاده غیراقتصادی منابع» اقدام کنند.

آندروپف همچنین از هجوم به مشکلات اقتصادی از راه «بهبود رادیکال برنامه ریزی و مدیریت» در سطوح بالای جامعه شوروی و بهبود انضباط و انگیزه‌ها در سطوح پایین جانبداری می‌کرد. در موارد بسیاری، ضرورت داشت مدیریت کوچکتر و ساده‌تر شود. از آنجا که انتخاب شیوه‌های تولید نو می‌توانست تحقق یک طرح صنعتی را به تاخیر اندازد، آندروپف تشخیص داد که برنامه ریزی و مدیریت جاری، اغلب، بکارگیری و کارایی کامپیوترها، روبات‌ها، و تکنولوژی انعطاف پذیر را مختل می‌سازد. تغییری در «شیوه‌های برنامه ریزی» و «انگیزه‌های مادی» می‌بایست تضمین کند «آنهاپی که جسورانه تکنولوژی نوین را به خدمت می‌گیرند خود را متضرر نیابند.» آندروپف متوجه شد که بعضی کارشناسان برآنند که مشکلات اقتصادی به سبب تمرکز بیش از حد رخ داده است و حل آن‌ها اعطای استقلال بیشتر به بنگاه‌ها، مزارع اشتراکی و دولتی را طلب می‌کرد.

او بر اساس تجربه شخصی در مورد تمرکززدایی دوران خروشچف و کادار، می‌دانست که این کار می‌توانست به تنگ نظری [خود بینی محلی] و نابرابری منجر شود. آندروپف اساس تمرکززدایی را رد نمی‌کرد، اما روندی را که بعداً گورباچف در پیش گرفت، یعنی با غرق شدن شتابزده در تمرکززدایی مخالف بود. آندروپف می‌گفت لازم بود «با احتیاط عمل شود، در صورت لزوم امتحان شود، و تجربه کشورهای برادر مورد توجه قرار گرفته، سنگین و سبک شود، از همه مهمتر، هرگونه بسط و گسترش استقلال باید با «مسئولیت بیشتر و توجه به منافع تمامی خلق» همراه و ترکیب باشد.

آندروپف به منظور بهبود بهره‌وری و کمیت و کیفیت کالاها و خدمات، انضباط و برانگیزاننده‌های بیشتر را پیشنهاد داد. او، بویژه، پیکاری را به ضد کار کم‌مایه، غیبت و فرار از کار، مستی، قاچاق و بی‌مسئولیتی به اجرا گذارد. کسانی که مرتکب چنین جرایمی می‌شدند می‌بایست با از دست دادن مزد، تنزل مقام، و کاهش «پرستیژ اخلاقی» هزینه آن را «بصورتی مستقیم و سخت» بپردازند. سال ۱۹۸۳، در «عملیات تراول» [شکار متخلفان] مقامات مسئول، کارگران غایب در محل کار را در فروشگاه‌ها، بارها و حمام‌های بخار

غافلگیر کردند. رسانه ها به پیکار برای نظم و انضباط بیشتر پیوستند، و آندروپف شخصا به اجرای این پیکار در یک فروشگاه ماشین آلات مسکو پرداخت. آندروپف، برای مستی در مکان های عمومی و خلاف هایی چون ترک کار و رفتن به فروشگاه ها یا حمام ها، تنبیه هایی را پیشنهاد کرد. به گفته ژورس مدودوف، تلاش های آندروپف، بویژه در زمینه کاهش اتلاف مواد، نتایج «فوری و چشمگیر» به بار آورد. مطبوعات انتقاد آشکار و ناکارایی مزارع و بی لیاقتی در صنایع غذایی را شروع کردند.

آندروپف با هم سطح سازی دستمزد، آن گونه که در زمان خروشچف رخ داد، همچون نقض اصلی بنیادین سوسیالیستی «به هرکس به اندازه کارش» به شدت مخالفت کرد. او عقیده داشت که دستمزدهای بالا، بدون افزایش بهره وری، تقاضایی را موجب می شود که نمی تواند تحقق یابد و بدین ترتیب کمبودها و دیگر «عوارض زشت»، چون بازار سیاه را پدید می آورد. به درستی بر آن بود که ایجاد انگیزه ها بیش از پاداش می توانستند کار ساز شوند؛ آن ها بر انگیزاننده کار کیفی و هم پیوندی فعالیت ها و طرح های جمعی و تمامی خلق می شوند.

در امور خارجی، آندروپف هیچ میانه ای با آن نوع عقب نشینی ها و امتیاز دهی های یک طرفه ای، که مشخصه سیاست خارجی گورباچف بود، نداشت. آندروپف سیاست هم زیستی مسالمت آمیز و پرهیز از جنگ را تأیید می کرد، اما بر تداوم فراگیر و بین المللی اصل مبارزه طبقاتی پای می فشرد. در دهه ۱۹۷۰ بارها هشدار داد که امپریالیست ها با عنوان کردن مسئله «ناراضیان» و «حقوق بشر» و افزایش برنامه های رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی عملا کارزار ایدئولوژیک و سایکولوژیک به ضد اتحاد شوروی را شدت بخشیده اند. آندروپف در نخستین سخنرانی اش در مقام دبیرکل اعلام داشت که سیاست خارجی اتحاد شوروی «درست به همان گونه که بود» باقی خواهد ماند. در آن زمان، افغانستان نقطه مرکزی مبارزه بین المللی بود، و در این موضوع، آندروپف تزلزلی نداشت. ماه ها پیش از دبیرکل شدن، اعلام داشت که ح.ک.ا.ش به وظیفه انترناسیونالیستی خود وفادار است و برای تقویت «همبستگی و همکاری با برادران هم طبقه خارجی اش» هر آن چه بتواند انجام خواهد داد. در روزهای انتخاب شدن به دبیرکلی، آندروپف به رئیس جمهور پاکستان اخطار داد از تظاهر به این که در جنگ به ضد افغانستان همکار ایالات متحده نیست دست بردارد و به او اطمینان داد که «اتحاد شوروی در کنار افغانستان باقی خواهد ماند».

آندروپف کوشید تا چشم انداز صلح با ایالات متحده را بهبود بخشد، اما جای چندانی برای ابتکارات تازه منظور نکرد. او در پایین ترین حد روابط شوروی - آمریکا، زمانی بر سر کار آمد که سفیر شوروی در آمریکا، آناتولی دوبرینین آن را «جنگ سرد نوین» نامید، امری که با کارتر آغاز و در زمان ریگان بدتر شد. پس از آن که ریگان اتحاد شوروی را «امپراطوری شر» نامید و طرح هایی را برای ابتکار دفاع استراتژیک اعلام کرد، مناسبات شوروی - آمریکا به حالتی رسید که آندروپف «رودرویی بی سابقه» اش نامید. تلقی آندروپف از ایالات متحده را این باورشکل داد که «صلح نمی تواند با تکدی از امپریالیست ها بدست آید. تنها با تکیه بر قدرت شکست ناپذیر نیروهای مسلح شوروی می تواند برپا شود.» در نتیجه، آندروپف پیشنهاد بی تناسب «گزینه صفر» ریگان را رد کرد، گزینه ای، که به موجب آن هر گاه اتحاد شوروی کلیه موشک های با برد متوسط مستقر در اروپا را برمی چید، ایالات متحده از استقرار موشک های با برد متوسط در اروپا خودداری می کرد، اما موشک های با برد متوسط اروپای غربی باقی می ماند (که بعدها گورباچف به آن تن در داد) آندروپف به آن چه مصالحه یک طرفه اش می دانست هیچ میانه ای نداشت. آندروپف می گفت: «تمامی تجربیات» اتحاد شوروی نشان داده است که «نمی توان به امید دستیابی به صلح، کلاه در دست به سوی امپریالیست ها رفت.» در مقابل، آندروپف پیشنهادات خلع

سلاح متعددی بر اساس برابری دقیق ارائه داد، و کاملاً روشن ساخت که اتحاد شوروی به هیچ چیز کمتر از آن تن نخواهد داد.

آندروپف، در همان دوره کوتاه رهبری اش، در برخورد با ایالات متحده انعطاف و ابتکار مناسبی نشان داد. در پی نزدیک به دو سال قطع مذاکرات، او آغاز دوباره مذاکرات با واشنگتن در سطوح بالا را ترتیب داد. زمانی که ریگان نخستین بار با دوبرینین دیدار کرد و یگانه مسئله اصلی اش، تقاضای ویزای خروج برای پنته کستال را که در سفارت امریکا در مسکو پناهنده شده بود، مطرح کرد، آندروپف موافقت کرد و اجازه داد پنته کستال شوروی را ترک کند. با آن که آندروپف بر این باور بود که ریگان در پی برتری نظامی و حتی به فکر نخستین ضربه هسته ای است، رهبر شوروی به مذاکره کنندگان نظامی اش توصیه کرد که از تهدید به ترک مذاکرات دست بکشند، و خود کانال های ارتباطی محرمانه ای را که از دوران کارتر مسدود شده بود از نو گشود. همچنین به دوبرینین توصیه کرد نسبت به هر نشانه ای از تمایل ریگان بر این بهبود مناسبات گوش به زنگ و هشیار باشد. در پایان، تلاش های آندروپف برای گشودن باب مذاکره با ایالات متحده، به نتیجه چندانی نرسید.

در سپتامبر ۱۹۸۳، زمانی که یک هواپیمای شوروی به اشتباه یک هواپیمای مسافربری کره ای را ساقط کرد و سخنگوی ریگان با جنجالی پر سروصدا واکنش نشان داد، هرگونه شانس بهبود مناسبات از بین رفت.

آندروپف در دوران تصدی کوتاه مدتش به مسایل مربوط به معیارهای حزبی، پرسنل، دموکراسی، ایدئولوژی، و مسئله ملی نیز پرداخت. او برای همگان روشن ساخت که حزب فساد، رشوه یا اختلاس را تحمل نخواهد کرد. بر باز آفرینی «معیارهای لنینیستی» تاکید کرد. به گفته لیگاجف، پس از دبیرکلی آندروپف «کار روزانه مختصر هر کس به کار روزانه بلند مدت تر تبدیل شد». او، همچنین، سیاست «ثبات کادرها»ی برژنف را لغو کرد و سالخوردگان و نالایق ها را از کار برکنار و کارمندان جدید و کارآمد حزبی را به کار گمارد. یکی از نخستین اقدامات او تعویض وزیر ترابری بود، که منشاء موانع مبرم اقتصاد شده بود. برای بهبود دموکراسی، آندروپف بر فرمالیسم افراطی گردهمایی های حزبی به شدت تاخت و خواستار پایان بخشیدن به خصلت قالبی آن ها شد. او خواهان رفع موانع خلاقیت ها در کارگاه را پیشنهاد کرد، و به گفته لیگاجف «برگزاری جلسات بحثهای مقدماتی در مورد تصمیمات حزب و دولت را در کارخانه ها و کلکتیوها» رایج کرد. در ژوئن ۱۹۸۳ اجلاس پلنوم کمیته مرکزی را به بحث درباره بهبود کار ایدئولوژیک اختصاص داد.

بی تردید، آندروپف مشکلات اتحاد شوروی و ح.ک.ا.ش را دریافت و اصلاحاتی جدی را به عهده گرفت. نویسندگانی در غرب او را یک لیبرال پنهان معرفی کردند، اما در واقع، آن ها آرزو داشتند او را این چنین سازند. هیچ یک از گفته ها یا اقدامات آندروپف کمترین نشان از راهی که گورباچف پس از ۱۹۸۷ در پیش گرفت نداشت. کار او جز نقل از مارکس و لنین، و پیروی از خط مشی حزب نبود. حزب هم چیزی کمتر از آن از هیچ رهبر حزبی انتظار نداشت. آندروپف، چنان که سخنرانی هایش بین سال های ۱۹۶۴ و ۱۹۸۳ نشان می دهد خود را با بکارگیری خلاق اندیشه های مارکسیستی - لنینیستی برای مسایل روز، دفاع جسورانه از سیاست های دشوار و توانایی رد هشیارانه و قدرتمند انتقادات غرب مشخص و نمایان کرد. دقیقاً در آن عرصه هایی که گورباچف بیشترین تزلزل را به نمایش می گذارد، آندروپف توانمندترین استواری را نشان می داد.

به همین ترتیب، آندروپف در مقایسه با گورباچف نسبت به دموکراسی سوسیالیستی، ناسیونالیسم و اقتصاد ثانوی رویکردی روشن و با ثبات داشت. او نقض قانون سوسیالیستی و دموکراسی حزبی توسط استالین را در کارنامه اش منظور می کرد، اما حق انقلاب و ضرورت دفاع با قدرت از خود را اعلام داشت. آندروپف به هیچ صورت علاقه ای به مظاهر اقتصاد ثانوی نیز نداشت. هیچ یک از وجوه زندگی شوروی بیش از «مال اندوزی»،

«غارت ثروت مردم» و استفاده از موقعیت های اجتماعی به منظور «ثروت شخصی» انتقاد و ایراد آندروپف را برنیانگیخت. آزمندی و طمع کاری نمی توانست به سود سوسیالیسم مهار یا تشویق شود. این خصیصه بازتابی از ارزش های بورژوازی بود که سوسیالیسم می بایست فراتر از آن می رفت. در مقاله ای که احتمالاً آخرین کارش بود، آندروپف می گوید: «تبدیل «مال من به مال ما»... روندی بلند مدت و چند وجهی است که نباید ساده انگاشته شود. حتی زمانی که مناسبات سوسیالیستی به طور قطعی استقرار یافت کسانی همچنان عادت های اندیویدیالیستی، تلاش برا ثروتمند کردن خود با هزینه دیگران و به حساب و هزینه جامعه را حفظ و حتی بازتولید خواهند کرد.

در قلمرو مسئله ملی، آندروپف رویه ای متفاوت از خوش بینی و آسوده خاطری دبیرکل های پیشین و بی تفاوتی بعدی گورباچف اتخاذ کرد. او بر کنار از این تصور که سوسیالیسم این مسایل را حل کرده است، تاکید کرد که تمایزات ملی به مراتب پیش تر از تفاوت های طبقاتی دوام آورده و خود آگاهی ملی با پیشرفت اقتصادی و فرهنگی عملاً افزایش یافته است. او می گفت که مسایل ملی «هنوز از جمله مسایل مورد بحث و در دستور کار سوسیالیسم تکامل یافته است». او خواستار تصحیح سیاست هایی شد که در گذشته و حال به حساسیت های ملی آسیب رساند اما بر عدم تحمل تعصب، غرور و خودبینی ملی اصرار ورزید. آندروپف به ویژه نوعی «اقدام مثبت» برای «تضمین حضور شایسته نمایندگان کلیه ملیت ها» در تمامی ارکان حزب و دولت را طلب کرد. چنین فراخوانی توسط یک رهبر کمونیست ممکن است کاملاً عادی به نظر رسد، اما این فراخوان در نقطه مقابل گجی و بی لیاقتی گورباچف درباره مسائل ملی قرار داشت. در حقیقت، فوران احساسات ناسیونالیستی که در میان دهه ۱۹۸۰ رخ داد به همان میزان که دانش و درایت آندروپف را نشان داد نشانگر نابینایی گورباچف بود.

دلایل بسیاری برای این فکر وجود دارد که تلقی آندروپف از اصلاحات می توانست کارآمد باشد. او بعنوان یک رهبر کمونیست همه چیز را برای پیشبرد نظرانش در اختیار داشت بجز سلامتی تن. بدبین هایی چون دیمتری ولکوگوف (مورخ) بر آن بودند که دوران آندروپف چندان «تاثیرگذار نبود.» با این همه، آندروپف در آن پانزده ماه زمامداری اش کار بسیار انجام داد، که به هر حال فرصت کوتاهی بود تا اصلاحات را در سراسر جامعه به ثمر رساند. با توجه به اینکه بیماری، او را در نیمی از دوران زمامداری اش روانه بیمارستان کرد دست آوردهایش در مجموع بسیار موثر بود و جانشین او فاقد توان و ظرفیتی بود که آن چه آندروپف آغاز کرد ادامه دهد. ولکوگوف ادعان دارد که دبیرکل بعدی، کنستانتین چرنینکو «شخصیتی متوسط، نه چندان تحصیل کرده، فاقد دید لازم برای یک رهبر حزب و دولت» بود.

پاره ای از تجربیات اقتصادی آندروپف پس از او ادامه یافت، اما اندیشه های اصلاحی دیگر او همچنان بر روی میز باقی ماند. دیگران نیز به ندرت گامی به پیش گذارند. اکثر آنان در زمامداری دو ساله چرنینکو منفعل و مایوس شدند. در نتیجه بسیاری مشکلات اقتصادی، حزبی، و مناسبات خارجی که در دوران برژنف بدتر شده بود، همچنان پا برجا ماند. آن گاه که گورباچف دبیرکلی را به عهده گرفت ۱۹۸۵، دیگر کمونیست ها می دانستند او هوادار اصلاحات است اما راهی که گورباچف برمی گزید، حتی به احتمال زیاد برای شخص دبیر کل جدید نیز مبهم ماند.